و انفجار آب از حجر و انزال من و سلوی و تحویل صورة اهل ایله و دیدن امثال اینها موجب نرمی دلها نشد و دل شما از شنودن این
آیات همچون سنگست در سختی و درشتی کالحجارة پس آن دلها که شماراست او اشد قسوة بلکه سخت
و لایل سخت تر شد قسوة یعنی هر که حال چنین دلی بشناسد اگر خواهد او را تشبیه کند
تراست در قساوة و غلظ از سنگ میشاید که او برای تخییر باشد یعنی هر که حال چنین دلی بشناسد اگر خواهد او را تشبیه کند
بسنگ و اگر خواهد مشابهت دهد بچیزی که از سنگ سخت تراست اهل معانی گویند قسوة استعارة است در وصف قلب جهت
عدم تاثر و از مواعظ و نصایح گفته اند و قسوة دل آنست که از رحمت و رقت تهی شد و باعمال خیر و کارهای پسندیده مایل نشود
و بر چنین دلی سنگ خاره را تفضیل داد و بتفصیل بیان فرمود که و ان من الحجارة و بدرستی که از بعضی سنگهاست لما یتفجر آنچه
گشاده میشود و لام تاکید است یعنی هر آینه روان میگردد منه از و الانهار جویها بزرگ چون دجله و نیل و فرات و سیحون و جیحون
که منابع همه ایشان کوههاست و گویند مراد آن سنگست که موسی عصا بر وزد و جویها از و روان شد و ان منها و
بدرستی که از سنگهاست که لما یشقق آنچه هر آینه بشکافد فیخرج پس بیرون آید منه الماء از و آب و اگر جوی بزرگ
نباشد مانند چشمها و جداول و نزد بعضی این سنگ اشارتست بدان کوهها که باداود در گریه و ناله اتفاق کردند و ان منها
و بتحقیق که هست از حجاره لما یهبط آنچه فرود آید و از بلندی به پستی گراید و در مکمن خود منقلع شده بهامون افتند من خشیة
الله از ترس خدای نزد بعضی مراد کوه طور است که در وقت تجلی پاره پاره شد و جمعی گویند این خشیة بشرط آنست که خدای
فهم دهد و الهام ارزانی دارد تا خایف گردد و گفته اند طبیعه حجر آنست و چه خلق فرموده که میل و بمرکز باشد و خلاف آن مقدور
نیست پس خشیة مجاز است از انقیاد حجر مر امر خدای را یعنی از هر چه حق سبحانه میخواهد سنگ امتناع نمینماید و دلها سنگین
ممتنع است و فرمان نمیبرد و در لباب ضمیر منها ثالث را عاید بقلوب میدارد یعنی اگر آن چنان دلها سخت هست دلها
نیز باشد که هابط شود یعنی متواضع و ساکن و مطمئن گردد و بذکر خدای آن قلوب مومنانست و در تفسیر کبیر گوید وصف هبوط
لایقست بحجاره نه بقلوب پس مراد تاویل باید کرد و تاویل هبوط اولی نیست از تاویل خشیة ای عزیز حجاره را صفت خشیة
بنص این آیة ثابت شد و ایمان بدان واجبست و چگونگی آن را دانستن لازم نیست چه در بیان تسبیح و صلواة جمادات
نصوص و آیات وارد شده و در نطق و فهم ایشان اخبار و آثار صادر گشته و در معالم حدیثی نقل میکند که حضرت صلوات الله علیه
فرمود که من سنگی را میشناسم بمکه که پیش از بعثت مرا سلام میگفت و حالا نیز او را میدانم و این حدیث هم نزد علما ثابت
و در کشف الاسرار آورده که یکی از انبیا بصحرایی میگذشت سنگی کوچک را دید آبی بزرگ از و روان شده بایستاد و تعجب در آن
میکریست که آبی بدین بزرگی از چه سنگست بدین کوچکی حق سبحانه آن سنگ را باوی بسخن آورد تا گفت یا نبی الله از آن

نکته

وقت که دانسته ام آتش دوزخ سنگ خواهد بود من از ترس آنکه ناگاه آن سنگ من نباشم بزاری میگریم و این
آب روان شده منست آن پیغمبر را دل بر آن سنگ بسوخت و از حق تعالی درخواست تا ویرا از آتش ایمن گرداند
وحی آمد که او را از دوزخ امان دادیم آن نبی در گذشت و بعد از مدتی دیگر بر آن سنگ بگذشت همچنان گریه او بر قرار دید

تعجب کنان توقف نمود دیگر باره سنگ با او بسخن آمد که یا نبی الله با وجود ایمنی من از آتش از این گریستن شگفت آمد
که گریه اول از اندوه و حسرت بود و این گریه شادی و شکر نعمتست پیر طریقت گفت در هر سودای که ستی دارم در انده‌ام
از حسرت کرم یا از نازباری ببر حال گریه میباید که بهجت بسط بعد از سطوة قبض آید ای عزیز دل سنگ از ترس خدای
میگرید و میزارد و مرد سنگدل این خوف و گریه و زاری ندارد بیت از سنگ گریه بین و مگو کان ترشح است
در کوه ناله جوی و مپندار کان صداست ❁ آنچه از حق سبحانه از تفجر و انشقاق و هبوط حجاره درین آیه ذکر فرموده دلیل آنست
که جماد از تاثر و انفعال هست و دلهای کفار را نی محققان در جواب کسی که میگوید حق سبحانه دلهای ایشان را سخت تر
از سنگ گفته و محسوس بخلاف این است آن گفته اند که سخن باعتبار استعداد حجر و انسانست یعنی خدای تعالی هر نوعی از موجودات
مزاجی خاص و استعدادی خاص که بدان توجه بکمالی خاص توانند نمود ارزانی داشته پس هر که از وسط حال نوع در گذشته متوجه
حضرت گردد و بجانب کمال مترقی شده باشد و هر که از آن کم آمد بطرف نقصان و هبوط باز گشته و همچنین کس اگر چه بحسب نوع افضل
و اکمل بود اما فی نفس الامر ناقص الامر ناقص تر خواهد بود از آن دیگری که میل بترقی دارد و شک نیست که کمال حجاره منحصر است
در آنکه متصل باشد باجزای ارض و مشکل بود بشکلی مطبوع و نوعی مرغوب پس هرگاه که مسلک نهر عذب و منبع مای معین و آب
هر آئینه متجاوز باشد از وسط احوال نوع خود بطرف ترقی اما انسان که از شان او آنست که بحر علم و منبع خیر باشد
چون بحضیض انانیت که مقتضی جهل و شر است در افتاده بلذات بهیمی و سبعی باز ماند و بتنبیه از خواب غفلت به بیداری حکمت
نگراید و بموعظ از ارتکاب معصیت باز نیاید هر آئینه از میان بنی نوع برذاله و نقص موسوم شده باشد و این هنگام توان
گفت که دل انسان سخت تر از حجاره بلکه انقص از آن و آن عزیز باعتبار این معنی گفته بیت سنگی و گیاهی که در و خاصیتی
هست به از آدمی که در و منفعتی نیست ❁ پس آن سخت دلان را تهدید میکند که و ما الله نیست خدای بغافل نا آگاه
عما تعملون از آنچه شما میکنید و اگر بعضی خوانند روی سخن با مومنان باشد و قدح و طعن در جهودان یعنی حق تعالی با مومنان
میگوید که خدای غافل نیست از آنچه جهودان میکنند درین آیات گذشته از بعضی فضایح اقوال و افعال اسلاف جهودان
خبر داد و بعد ازین از قبایح اخلاف یهود که در زمان خاتم پیغمبران صلوات الله علیه در مدینه و حوالی آن بودند و چیزی که میکنند
اول تحریف و تغییر کلام خدای این صورت را مقدمه یأس مومنان میسازد از ایمان ایشان و میفرماید افتطمعون آیا طمع
دربسته اید ای مومنان و امید میدارید از یهود ان یؤمنوا لکم اگر تصدیق کنند و استوار دارند یا اجابت کنند لکم
مر شما را در آنچه میگوئید و پدران ایشان از قساوة قلب بدان مثابه بوده که دانستید و الولد سر ابیه آورده اند که چون حضرت رسالت
بمدینه آمد یهود را باسلام دعوت فرمود و داعیه حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم آن بود که ایشان بنور اسلام در آیند و جماعتی از انصار نیز که با
ایشان نسبت آشنایی یا نسبت رضاعی ثابت داشتند طمع در اسلام ایشان بسته بودند و برای قبول تصدیق ایشان
مر شریعت مطهره نبوی را بر صدد انتظار نشسته رب العزت این آیه فرستاد که طمع از ایمان ایشان قطع کنید که از فریب